جمال شورجه (فیلمساز) یدالله صمدی (فیلمساز) محمد کاسبی (بازیگر) رسول ملا قلی پور (فیلمساز) شهریار بحرانی (فیلمساز) پرویز شیخ طادی (فیلمساز) داود میرباقری (فیلمساز) جهانگیر الماسی (بازیگر) پروانه معصومی (بازیگر) مهدی فقیه (بازیگر) ابراهیم حاتمی کیا (فیلمساز) سلحشور (فیلمساز) علی نصیریان (بازیگر) مجید مجیدی (فیلمساز) شهید آوینی (فیلمساز) جواد اردکانی (فیلمساز)

به بهانه مطالب سلسله وار درباره ابراهیم گلستان

مأموری که از کودتای ۲۸ مرداد بار خود را بست!

■ سعید مستغاثی

*** ابراهیم گلستان به گفته خودش (در مصاحبه‌ای با شماره ۴۱ فصلنامه کلک در مرداد ماه ۱۳۷۲) به‌طور رسمی، هم کارمند شرکت نفت انگلیس و کنسرسیوم چند ملیتی آن بود و هم تمامی وسایل و ابزار فیلمسازی و استودیویش را نیز از انگلیسی‌ها دریافت نمود.**

شاید هیچ شبه روشنفکر و به اصطلاح نویسنده و فیلمساز گریخته از وطن به اندازه ابراهیم گلستان تا این حد مورد توجه محافل شبه روشنفکری داخلی قرار نگرفته است! شاید هیچ مجیزگویی و یادنامه و بزرگداشت به اندازه آنچه از گلستان به عمل آمده، این‌قدر حقیرانه و خواری‌طلبانه نبوده که معمولا گلستان در مصاحبه‌هایش با تفرعن خاص، مدام مصاحبه‌گر و همپالکی‌هایش را تحقیر کرده و حتی علنا به آنها فحش و ناسزا داده و نادان و عامی و بی‌سواد و نفهم! خطابشان می‌کند اما مصاحبه کنندگان شیفته و مفتون، همچنان فحاشی استاد! را به جان می‌خرند و همچنان به تهوع آورترین وجه مجیزش را می‌گویند! نگاهی به گفت وگویی که اخیرا در روزنامه بهار با ابراهیم گلستان (تحت عنوان «سهم خود را از این دوران بگیرید») منتشر شده، مصداق همین مدعاست. البته پیش از این هم وی در گفت و گوهای مکرش با نشریات زنجیره‌ای به اصطلاح اصلاح طلب و شبه روشنفکر (مانند شهروند امروز و تجربه و ...)، همین روش تحقیرکننده را پیش گرفته بود و البته به روال معمول هم گفت و گوکنندگان، خم به ابروی مبارک نیاورده و لقایش را به عطایش بخشیدند!!

سوال اینجاست که به راستی چه راز و رمزی در ابراهیم گلستان وجود دارد که علی‌رغم همه بد و بیراه‌های متداولش به رفقا و همکاران دیروز و امروز و ایضا به جوانان جویای نام!! (تداعی نوعی رابطه ارباب و رعیتی را می‌کند که هر چه ارباب بیشتر فحش و ناسزا به رعیت می‌گفت، او بیشتر خشنود می‌گشت!) این‌قدر توسط همین افراد تحسین و تجلیل می‌شود!!

اما تازه‌ترین این مجیز گویی‌ها توسط علی دهباشی ظاهرا به مناسبت سالگرد تولد گلستان، در یکی از نشریات و همچنین خبرگزاری‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب صورت گرفت. شبه‌مقاله‌ای که با یادی از پدر گلستان آغاز می‌شود بدون آنکه بگوید وی مجیز گوی رضاخان بود! محمدتقی گلستان شیرازی (پدر ابراهیم گلستان) از سال ۱۲۹۷، دو سال پیش از کودتای ۱۲۹۹، انتشار روزنامه گلستان را در شیراز آغاز کرد. این روزنامه از هواداران کودتا و رضا خان به‌شمار می‌رفت. به‌نوشته رکن‌زاده آدمیت، محمدتقی گلستان «از بدو طلوع کوکب رضاشاه پهلوی مجری نیات اصلاح‌طلبانه او بود و در سال ۱۳۰۴ به سمت نمایندگی فارس در مجلس مؤسسان به تهران رفت و در صف هیئت رئیسه مجلس قرار گرفت و وظیفه خود را چنان‌که باید انجام داد».

دهباشی ادامه سرگذشت ابراهیم گلستان را با تهیه فیلم‌های مستند خبری در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت تا کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت مصدق به گونه‌ای دنبال می‌کند که گویا گلستان این فیلم‌ها رابه طور مستقل تهیه و تولید می‌کرده و به دلیل قوی بودن فیلم‌های یاد شده(از جمله فیلم دادگاه مصدق)، در شبکه‌های معتبر خبری جهانی پخش می‌شده است!

اما نمی‌گوید که گلستان اساسا خبرنگار و کارگزار آن شبکه‌های خارجی بوده و اصلا برای آنها فیلم خبری می‌گرفته و از همین روی نیز به همراه سر شاپور ریپورتر (سرجاسوس بین‌المللی در ارتباط با شبکه صهیونیستی روچیلدها) تنها خبرنگاران ایرانی بودند که اجازه یافتند در دادگاه مصدق حضور یابند.

گلستان در کتاب «نوشتن با دوربین» و مصاحبه با پرویز جاهد در این مورد توضیح بیشتری می‌دهد. او می‌گوید :

«...من خبرنگار تلویزیون بودم و برای تلویزیون‌های CBS و NBC فیلم برمی‌داشتم. اصلا به این جهت آنجا بودم ...» و در جواب پرسش بعدی جاهد که سوال می‌کند «...دوربین ۱۶ میلیمتری هم همراهتان بود. با آن فیلم‌ها چه کردید؟» گلستان جواب می‌دهد: «...آن فیلم‌ها مال من نبود. من خبرنگار بودم و آن فیلم‌ها را فورا برای تلویزیون می‌فرستادم. آنها خودشان ادیت می‌کردند...»

دهباشی از جبهه گیری‌های گلستان در قبال ملی شدن صنعت نفت سریع می‌گذرد و به رابطه‌اش با فروغ فرخزاد می‌رسد و نمی‌گوید که گلستان در واقع فعالیت سینمایی خود را پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با پول و سرمایه شرکت‌های نفتی صهیونیستی انگلیس مانند رویال داچ شل آغاز کرد که همراه دیگر شرکت‌های آمریکایی و هلندی، کنسرسیوم نفتی پس از کودتا را تشکیل دادند و دستاوردهای نهضت ملی شدن صنعت نفت را نابود ساختند و اصلا استودیوی موسوم به «گلستان فیلم» با بودجه همین کمپانی‌های نفتی تاسیس شد.

ابراهیم گلستان به گفته خودش (در مصاحبه‌ای با شماره ۴۱ فصلنامه کلک در مرداد ماه ۱۳۷۲) به‌طور رسمی، هم کارمند شرکت نفت انگلیس و کنسرسیوم چند ملیتی آن بود و هم تمامی وسایل و ابزار فیلمسازی و استودیویش را نیز از انگلیسی‌ها دریافت نمود. به گفته بسیاری از دوستان ابراهیم گلستان از جمله فرخ غفاری و همچنین برادرش شاهرخ گلستان در برنامه فانوس خیال (سرگذشت سینمای ایران به روایت رادیو بی‌بی سی)، وی بیشتر برای منافع شرکت نفت انگلیس فعالیت می‌کرد و براساس روایت یکی از همکاران ساواک، به همین دلیل و به خاطر تضاد منافع آمریکا با انگلیس (که در صدد قبضه کردن همه منابع ایران بود)، در آن سالهای رواج «سیاست‌های آمریکایی ضد انگلیسی»، تحت عنوان جاسوس انگلیس در اوایل دهه ۵۰ از ایران اخراج شد! (دهباشی در مقاله اش این اخراج از ایران را با عبارت «برای همیشه از ایران رفت» ذکر می‌کند!)

ابراهیم گلستان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و امضای قرارداد کنسرسیوم نفتی با چند شرکت بزرگ انگلیسی، آمریکایی و هلندی، به استخدام این مجموعه امپریالیستی درآمد و بخش تبلیغات و فیلمسازی آن را برعهده گرفت تا جهت رنگ و لعاب دادن به عملیات استعماری کنسرسیوم نفتی، برای نمایش در دنیا، از اقدامات و حفاری‌ها و سایر اقدامات آن فیلم بسازد که اولین آن همکاری در ساخت فیلمی به نام «موج، مرجان و خارا» بود که به قول جلال آل احمد در کتاب «یک چاه و دو چاله»، حماسه سرایی گلستان بود برای کنسرسیوم نفتی! (مجیزگویان گلستان سعی بسیار داشته‌اند که ساخت فیلم «موج، مرجان، خارا» را به اسم وی سند بزنند و همراه با شاهکار قلمداد کردن آن، ابراهیم گلستان را هم به عنوان سازنده اش استاد مستندسازی ایران قالب کنند، اما اسناد موجود از جمله اظهارات آلن پندری، همکار گلستان در بخش فیلمسازی شرکت نفتی رویال داچ شل، گفت‌وگوی اخیر شاهرخ گلستان که بخشی از آن در شماره سوم ماهنامه «عصر اندیشه» به چاپ رسید و حتی حرف‌های تلویحی ابراهیم گلستان در مصاحبه هایش، حکایت از آن دارد که وی از اواسط این فیلم تنها در حد یک دستیار حضور داشته است!

*** گلستان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حق مطلب را برای کودتاچیان و حامیان آنها بجا آورد و در جلوی پایشان که برروی خون‌های هزاران آزادیخواه گام می‌نهادند و مبارزات ملت برای ملی شدن صنعت نفت را پایمال چکمه پوشان خود می‌کردند، فرش قرمز پهن کرد.**

اما حضور ابراهیم گلستان در کودتای ۲۸ مرداد، در کارنامه اش بیش از کارگزاری برای کنسرسیوم نفتی، صفحات سیاهی محسوب می‌شود. گلستان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حق مطلب را برای کودتاچیان و حامیان آنها بجا آورد و در جلوی پایشان که برروی خون‌های هزاران آزادیخواه گام می‌نهادند و مبارزات ملت برای ملی شدن صنعت نفت را پایمال چکمه پوشان خود می‌کردند، فرش قرمز پهن کرد.

مسعود بهنود در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۷ مصاحبه‌ای با گلستان انجام داده که فایل ویدئویی اش نیز در وبلاگ فارسی رادیو BBC موجود است. وی در مقدمه این مصاحبه می‌نویسد:

«...در آرشیوهای خبری ITV باید فیلمی وجود داشته باشد که گلستان از ورود دنیس رایت (اولین کاردار بریتانیا در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد) گرفت. دیپلمات کارکشته و نویسنده کتاب بلندآوازه «ایرانیان در میان انگلیسیان»، سی سال بعد هم نشان داد که آن لحظه چنان در ذهنش جا داشته و کسی (ابراهیم گلستان) را که پشت آن دوربین در فرودگاه کوچک تهران بود، به یاد دارد. لیدی رایت از قضا متولد و بزرگ شده همان روستائی است که اکنون ربع قرن است که گلستان آن جا سکونت دارد و چند صد متری همان عمارتی که اینک نویسنده ایرانی در آن زندگی می‌کند، کودکی گذرانده بود...

ابراهیم گلستان حتی در مصاحبه دی ماه سال ۱۳۸۶ با هفته نامه «شهروند امروز»، از همکاری با کودتاچیان ۲۸ مرداد ۳۲ و تیمور بختیار (از عاملان این کودتا) نیز پرده برداشت!

گلستان می‌گوید: «...زمانی که چاپخانه مخفی...را در داوودیه کشف کردند...فکر کنم سال ۱۳۳۴ بود... من آنجا رفتم، فوق‌العاده بود. وارد یک اتاق می‌شدی که خلا (توالت) بود، سنگ خلا (توالت) را درمی آوردی، پله بود، پله‌ها را پایین می‌رفتی و می‌دیدی آنجا چاپخانه است. آدم‌های جالبی هم بودند. مثلا من به تیمسار بختیار گفتم، خبر می‌دادید وقتی به اینجا حمله می‌کنید، من بیایم، عکس و فیلم بگیرم. گفت:حالا نشد دیگر. گفت: خب حالا بیایید با یک دسته، مثل دیشب برویم در آن محل دوباره انگار همان هجوم دیشب است تا من فیلم بردارم، تا من برای خبر از شما عکس و فیلم بگیرم...»

اعتراف ابراهیم گلستان به همراهی با ماموران نظامی تیمور بختیار جلاد در تثبیت کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کشف و سرکوب مخفی گاههای مبارزین ضد شاه، شاید در طول سال‌های پس از انقلاب، آن هم از جانب کسی که حامیان و شیفتگان و پشتیبانان داخلی و خارجی اش سعی در چسباندنش به ضدیت با شاه دارند، انصافا حیرت آور است! فردی که آن همه سوابق مزدوری کمپانی‌های نفتی خارجی برای غارت ثروت این سرزمین را در پیشینه‌اش ثبت کرده، چقدر بایستی گستاخ باشد که مانند یک مامور ساواک، به همکاری خود با کودتاچیان مباهات نموده و صحنه‌های این همکاری را آنچنان با لذت تعریف کند که هر انسان آزاده‌ای را متنفر سازد.

این در حالی است که به‌طور حیرت انگیزی همین دسته از رسانه‌ها و مصاحبه گرها تلاش داشته‌اند، گلستان را یک عنصر ضد رژیم شاه بنمایانند، در حالی که خود گلستان بارها و بارها در همان مصاحبه‌ها این موضوع را رد کرده است. مثلا مسعود بهنود در مقاله اش در شماره ۳۲ «شهروند امروز» (پیاپی ۶۳) تحت عنوان «شاید گناه زمانه است»، دستگیری چند روزه ابراهیم گلستان در سالهای پیش از انقلاب (که خودش هم می‌گوید اشتباهی بوده و پس از آزادی به دستور فرح پهلوی در نوشهر به حضور شاه و فرح شرفیاب شده و حتی شاه با وی شوخی می‌کند که در زندان برنزه شده است!) را به کوس و کرنا زده و وی را مانند مبارزان کهنه کار می‌نمایاند.

سیروس علی نژاد در مصاحبه‌ای با ابراهیم گلستان که به تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۰۴ در وب سایت بی‌بی سی فارسی منتشر شد، از روابط نزدیک وی با دربار شاه سخن می‌گوید:

«...سخن از هر دری می‌گذشت. در اثنای سخن، صحبت فیلم‌هایش پیش آمد. تعریف کرد: پس از اینکه «یک آتش» جایزه برد، شاه اظهار تمایل کرد فیلم را ببیند. به سعدآباد رفتیم و فیلم را نشان شاه دادیم. ... شاه آمد پیش من و از فیلم تعریف کرد. همین‌طور که از کارهایم می‌پرسید گفتم که مشغول ساختن فیلمی درباره خارک هستم. گفت وقتی آماده شد حتماً خبر بده که ببینیم.

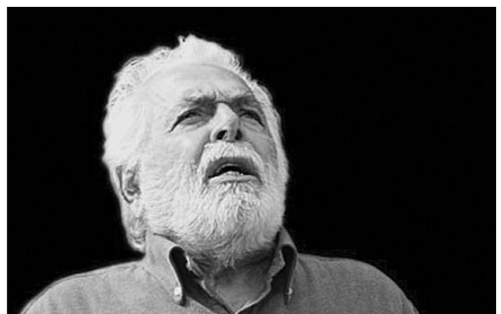

چندی بعد فیلم آماده شد. سپهبد خاتم که از دوره ورزشکاری و مسابقات ورزشی در امجدیه با هم دوست بودیم زنگ زد که فلانی یک دوربین ۱۶ میلیمتری برای من رسیده است می‌توانی آبش کنی؟ گفتم ببینم. «موج و مرجان و خارا» را ساخته بودم و کنسرسیوم، بازی در می‌آورد و پولم را نمی‌داد. به خاتم گفتم ضمنا فیلم خارک تمام شده به شاه بگو اگر خواست ببیند حاضر است. شب بعد خاتم زنگ زد و قرار خانه شمس [پهلوی] را گذاشت. به خانه شمس رفتیم. شاه و فرح هم آمدند. فیلم به نمایش در آمد. وقتی تمام شد شاه شروع کرد به کف زدن. دیگران به پیروی از او چند دقیقه‌ای کف می‌زدند. بعد شاه پرسید گلستان کجاست. جلو رفتم. با من شروع کرد به قدم زدن و حدود ده دقیقه درباره فیلم صحبت کرد. دو به دو قدم می‌زدیم. دیگران متحیر مانده بودند که شاه به من چه می‌گوید. آخر گفت: اما درباره جمله آخر فیلم. تا وقتی آدم‌هایی مثل تو هستند که دلواپس این مملکت‌اند و تا وقتی من هستم! نگران نباش...»!!!

علی نژاد ادامه می‌دهد: «وقتی داستان را تعریف می‌کرد من داشتم از حیرت شاخ در می‌آوردم برای اینکه بکلی با شایعاتی که پیش از آن شنیده بودم فرق داشت. شاید ما آن وقت‌ها دوست داشتیم شایعه بسازیم، همچنان‌که دوست داشتیم هر که بزرگ است و نامور است طرف ما باشد و مخالف شاه. علت هر چه بود در اواخر دهه چهل شایع شده بود که شاه وقتی «موج و مرجان و خارا» را دیده، عصبانی شده و به گلستان پرخاش کرده و به همین دلیل نگذاشته‌اند که فیلم را در تهران نمایش بدهند. شاید هم این شایعه ریشه در حکایت دیگری داشت که دو روز بعد هنگامی که حرف «گنجینه‌های گوهر» در میان آمد، متوجه شدم. هر چند درباره آن فیلم هم این شاه نبود که عصبانی شده بود، دیگران بودند. شاه برعکس به ساختن آن فیلم به دست گلستان اصرار کرده بود. حکایت می‌کرد که «مهدی سمیعی، رئیس وقت بانک مرکزی، رفته بود از شاه اجازه بگیرد که از جواهرات سلطنتی فیلمی تهیه کنند. می‌خواست به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت هدیه بانک باشد به شاه. شاه گفته بود اگر این کار را به دست فرهنگ و هنر بدهید کثافتکاری می‌شود، اگر واقعا می‌خواهید فیلم بسازید یک کسی من می‌شناسم به اسم ابراهیم گلستان، بدهید او بسازد...»

علی‌رغم همه این اسناد که حکایت از وابستگی عمیق ابراهیم گلستان به شاه و رژیمش دارد، در همان مصاحبه دی ماه ۱۳۸۶ هفته‌نامه «شهروند امروز» با گلستان، گفت و گوکننده معلوم نیست از چه کسی شنیده، می‌پرسد: «...شنیده ام که شخص شما بارها بر سر مسائل ادبی و فکری با هویدا درگیری داشته‌اید؟...»!!گویا وی حتی کتاب «معمای هویدا» نوشته عباس میلانی را هم نخوانده است. عباس میلانی در صفحه ۳۳۵ آن کتاب می‌نویسد:«...گلستان رابطه شخصی دیرپایی با هویدا داشت. آشنایی شان به اواخر دهه ۳۰ می‌رسید. هویدا در آن زمان کماکان در شرکت نفت بود و گلستان نیز معاون روابط عمومی کنسرسیوم در ایران. سوای این سابقه کار مشترک، این دو، دوستانی مشترک چون صادق چوبک داشتند. در عین حال، گلستان مادر و برادر هویدا (فریدون) را هم ملاقات کرده بود. برای مادر هویدا احترامی ویژه داشت و فریدون هم یکی از نزدیک‌ترین دوستانش بود و هست) ...به علاوه سوای این همبستگی عاطفی، در تمام دوران فعالیت سیاسی هویدا، گلستان یکی از پرنفوذترین چهره‌های جامعه روشنفکری ایران بود. دلبستگی هویدا به روشنفکران، این واقعیت که او خود را نیز جزیی از جمهور ادب می‌دانست، همه دست به دست هم می‌داد و شخصیت گلستان را برای هویدا سخت جالب و جذاب می‌کرد...»

پرویز راجی (آخرین سفیر شاه در لندن) در خاطرات خود که تحت عنوان «خدمتگزار تخت‌طاووس» به چاپ رسید از قول خود گلستان نقل می‌کند، در آخرین ملاقات‌هایش با هویدا که ژاک شیراک نیز حضور داشته، اینچنین وی را به شیراک معرفی کرده است: «...آقای ابراهیم گلستان، از کارگردان‌های سینما و نویسندگان پیشرو کشورماست...»

ملاقات مشترک گلستان با هویدا و ژاک شیراک برمی گردد به سالهای بعد از فیلم «اسرار گنج دره جنی». خودش در این باره که جریان برخوردش با هویدا بر سر این فیلم چه بوده؟ پاسخ می‌دهد: «...خب چی بگم دعوای اولم که نبوده با امیر عباس، پیش از آن هم بوده ...» و در جای دیگر می‌گوید: «...(اسرار) گنج (دره جنی) سانسور نشد. وقتی نمایش دادند، امیر عباس اوقاتش تلخ شد و گفت این چی چیه اجازه دادند این جا! امیر عباس مرد فوق العاده باهوش و حساب‌کننده و صاحب نفوذ و شاید هم صاحب نقشه‌های خاص و فوق العاده برای آینده بود...»حالا شاید بتوان به پاسخ سؤال ابتدای این مطلب رسید که تجلیل و تحسین گلستان از سوی گروهی از رسانه‌های داخلی به‌طور مستمر در قالب مصاحبه و داستان و یادبود و مقاله و مطلب چه مناسبتی دارد. از همه مهم‌تر، منزه کردن کارنامه سیاه وی و قهرمان ساختن از او به چه منظور است؟ لابد چند وقت دیگر (همان‌طور که اولین وزیر ارشاد دولت به اصطلاح اصلاحات به دیدارش رفت)، با سلام و صلوات به ایران بیاورندش و به عنوان شخصیت مثال زدنی تاریخ معاصر ایران از او هم مانند فراماسون‌های دیگر همچون آقاخان کرمانی و ملکم خان و حسین خان سپهسالار و تقی زاده و شیخ ابراهیم زنجانی و ...قدیس دیگری بسازند.

شاید همان کانون‌های استعماری که روزگاری وی را از طریق کنسرسیوم نفتی و دربار و فراماسونرها، به مقام «پدر معنوی موج نوی سینمای ایران» رسانده و از وی یک بت برای این سینما ساختند، امروز نیز درپی پمپاژ او به این سینما باشند تا یک‌بار دیگر سینمای بدون قهرمان و ورشکسته شبه روشنفکری و موج نو را بازسازی کرده و بدینوسیله نفوذ طرح‌ها و برنامه‌های خود را از طریق کنترل شده تری دنبال نمایند. دهباشی در همان شبه مقاله‌اش و در فراز آخر درباره گلستان از آرزوهای خود و دوستانش می‌گوید که «...که یک روز صبح، ابراهیم گلستان را در پیاده روهای مقابل دانشگاه در راستای کتابفروشان یا در کوچه پس کوچه‌های دروس که روزی آنجا را ترک می‌کرد، کوچه باغ او را ملاقات کند.»

اوج گیری سینمای ضدایرانی در دوران پساتوافق!

■ حسین کارگر

درحالی که برخی عناصر داخلی خوش خیال و فریب خورده طی دو سال گذشته به‌طور افراطی به بزک کردن چهره آمریکا مشغول شده‌اند، آمریکایی‌ها همچنان بر تبلیغ علیه ایران اصرار دارند. هنوز مدتی از ساخت و نمایش فیلم‌های ضدایرانی چون «آرگو»، «۳۰۰؛ خیزش یک امپراطوری»، «پلیس آهنی»؛ «طبیب»، «گلاب»، سریال «میهن» و ... نگذشته که پای «سپتامبرهای شیراز» نیز به جشنواره‌های غربی باز شده است. همچنین سینمای انگلیس نیز ساخت یک فیلم ضدایرانی درباره انقلاب اسلامی را در دستور کار خود قرار داده است. همچنان که سینمای رژیم صهیونیستی نیز با فیلم «باباجون» به ایران می‌پردازد!

نکته قابل تأمل این است که موج جدید فیلم‌های ضدایرانی سینمای غرب، به انقلاب اسلامی متمرکز شده‌اند. فیلم «سپتامبرهای شیراز» که خبر ساخت آن اولین‌بار در جشنواره فیلم برلین اعلام شد، فیلمی ضد ایرانی برگرفته از رمانی به همین نام نوشته «دیلا سوفر» است که به کارگردانی وین بلر ساخته شده. این فیلم به روایتی از انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد. در این فیلم برخلاف واقعیت ادعا می‌شود که بعد از انقلاب، مردم ایران برخورد خشونت‌آمیزی با یهودیان داشته‌اند. «سپتامبرهای شیراز» داستان زندگی یک خانواده یهودی را از سپتامبر ۱۹۸۱ تا سپتامبر ۱۹۸۲ در تهران روایت می‌کند. این داستان، وقایع سال‌های آغازین انقلاب را به شکلی تحریف‌آمیز غرق در خشونت، بی‌قانونی و کینه‌توزی انقلابیون توصیف کرده است. در این فیلم «شهره آغداشلو» بهائی، مشتری پر و پا قرص پروژه‌های ضد ایرانی در کنار «سلما هایک»، بازیگر هالیوودی، ایفای نقش کرده است.

اما دیگر فیلم ضدایرانی سینمای غرب، «شاه شاهان» نام دارد که با تمرکز بر سال‌های آخر زندگی محمدرضا پهلوی به روایت انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد. این فیلم البته در انگلیس ساخته می‌شود. نکته قابل تأمل این است که رسانه‌های انگلیسی فارسی زبان «بی بی‌سی» و «من و تو» طی سال‌های اخیر، تلاش فراوانی در تحریف حقایق و تعریف وقایع انقلاب اسلامی ایران براساس منافع خود را داشته‌اند.رسانه‌های خبری از آغاز نگارش فیلمنامه این اثر به سرپرستی ملیسا والاک خبر دادند. این فیلمنامه نویس، به خاطر نگارش فیلم برگزیده اسکار «باشگاه خریداران دالاس» مشهور است. هنوز داستان مشخصی از این فیلم فاش نشده است، اما براساس آنچه رسانه‌ها منتشر کرده‌اند، رابطه شاه با آمریکا و اتفاقاتی که منجر به انقلاب اسلامی شد، محور اصلی داستان این فیلم است.

هماهنگ باسینمای آمریکا و انگلیس، سینمای اسرائیل نیز به ساخت فیلم درباره کشور ما ورود کرده است. نخستین محصول سینمای رژیم اشغالگر قدس «باغبان» نام دارد که به کارگردانی محسن مخملباف به دفاع از بهائیت و پیروان این فرقه ضاله می‌پردازد. مخملباف که سال‌هاست به پادویی برای دولت‌های مختلف غربی مشغول است، این بار به پادویی برای اسرائیل مشغول شده است. وی پس از ساخت این فیلم در جشنواره اسرائیلی «بیت‌المقدس» شرکت کرد و در آن عشقش به اسرائیلی‌ها را ابراز کرد.فیلم «باباجون» به کارگردانی یووال دلشاد نیز تازه‌ترین محصول سینمای رژیم صهیونیستی درباره ایران است که به زبان فارسی ساخته می‌شود. این فیلم که بدست دو شرکت صهیونیستی تهیه شده، کارگردان و بازیگران جهود ایرانی دارد.سازندگان این فیلم تلاش کرده‌اند تا هویت ایرانی را از نگاه صهیونیستی ارائه سازند.

نگاهی به برنامه‌های تلویزیون در محرم امسال

همکاری مردم با «مختارنامه» برای تأمین برنامه‌های سیما

■ آرش فهیم

امسال هم تلویزیون، همچون سال قبل به استقبال محرم و تاسوعا و عاشورا رفت؛ بدون سریال تولیدی جدید، با تکیه بر بازپخش محصولات قبلی و نمایش صحنه‌های زیبای عزاداری مردم در مناطق مختلف کشور. این روش، سال گذشته نیز عینا انجام شده بود. طی سال‌های اخیر، متأسفانه به دلیل کاهش بودجه صداوسیما و عدم کمک مالی دولت به رسانه ملی، ساخت آثار تاریخی - مذهبی، در عمل تعطیل شده است. این درحالی است که پرمخاطب‌ترین برنامه‌های تلویزیون ما، این گونه سریال‌ها بوده‌اند. مثل «مختارنامه» که هنوز هم پخش چند باره آن با خیل بینندگان مواجه می‌شود. همچنان که سریال «یوسف پیامبر» پرتماشاگرترین سریال ایرانی در داخل و خارج از کشور بوده است. به همین دلیل هم جای تعجب است که صداوسیما چرا تولید چنین سریال‌هایی را متوقف کرده است؟ آیا بهتر نبود هزینه تولید بسیاری از محصولات دم دستی و کم مخاطب و خنثی سیما به ساخت سریال‌های تاریخی-مذهبی اختصاص می‌یافت؟

البته تولید سریال برای محرم، تنها به آثار تاریخی و باشکوه محدود نیست. می‌توان سریال‌هایی با داستان امروزی و کم هزینه اما با مضمون مرتبط با عاشورا ساخت. همچنان که یکی از برنامه‌های ثابت سیما در چنین مناسبت هایی، پخش تله فیلم‌های شهری و آپارتمانی با درونمایه‌ای نزدیک به مفاهیم عاشورایی است. حتی تله فیلم‌های کم خرج و آسان ساخت رسانه ملی که طی دو هفته اخیر روی آنتن رفتند نیز اغلب محتوایی بی‌رمق و کم خطر داشتند. حداکثر موضوعات پرداخته شده در این فیلم‌ها، حضور در عزاداری و ارائه چند نصیحت اخلاقی خشک و خالی است. این درحالی است که حداقل انتظاری که از آثار عاشورایی می‌رود، برخورداری از مضمون سیاسی است. سیاسی به مفهوم انقلابی. طرح مسائل سیاسی و اجتماعی ایران امروز ما یا ابتلائات کنونی جهان اسلام، صدها و هزاران شاخص و موضوع مرتبط با جنگ نرم و... می‌توانند و باید مضمون محوری سریال‌ها و تله فیلم‌های عاشورایی صداوسیما باشند. نمایش داستان‌هایی که در روزهای تاسوعا و عاشورا اتفاق می‌افتند و یا به تصویر در آوردن ارزش‌های اخلاقی با رنگ و بوی محرم، نیکو است اما کافی نیست. نیاز جامعه امروز ما در این دوران پرداختن به سوژه‌های ملتهب و مرتبط با حیات جامعه ما است. همان طور که بازخوانی برخی از واقعیت‌های تاریخ عاشورا در قالب برنامه‌های کوتاه و در شبکه‌های مختلف، امسال یک خلاقیت بدون هزینه و بجا بود.

اما در نبود تولیدات جدید مناسبتی، تماشایی‌ترین برنامه تلویزیون در محرم امسال، گزیده تصاویر مستند و زنده از آئین‌های عاشورایی

بود. شبکه‌های مختلف سیما و در رأس آنها شبکه «شما» در روزهای تاسوعا و عاشورا، در تمام طول شبانه روز، تصویرهایی زنده و مستقیم از شهرهای سرتاسر ایران عزیز را نمایش می‌دادند. تصاویری که علاوه بر زیبایی و شور عاطفی و اعتقادی، سرشار از نمودهای فرهنگی و اجتماعی هستند و درباره هر بخش از آنها می‌توان ساعت‌ها بحث و تحلیل نمود. گردهمایی انسان‌هایی از طبقات و طیف‌های اجتماعی و با رسوم گوناگون در یک زمان و در نقاط مختلفی از کشور که همه خود را به یک منبع والاتر از واقعیت‌های روزمره متصل می‌کردند، خودش یک نمایش دراماتیک و حماسی چشم نواز و هیجان‌انگیز است. آئین‌هایی که کالبدی برساخته از روح فرهنگ جامعه هستند و هر یک اگرچه با سروده‌ها و حرکاتی خاص اجرا می‌شوند، اما همه، یک رنگین کمان واحد در آسمان فرهنگ ایران را نقش می‌بندند. به بیان بهتر، در این ایام، به جای اینکه صداوسیما برای مردم خوراک فرهنگی تهیه کند، این مردم بودند که رسانه ملی را تأمین کردند و صداوسیما را مخاطب خود قرار دادند.

مهم‌ترین دلیل حضور پرشور مردم در آئین‌های عاشورایی -از هیئات و دسته ها گرفته تا برنامه‌هایی مثل تعزیه خوانی- همسان بودن این آئین‌ها با روح ملی - در حالت کلی- و روح قومی - در حالت جزئی- است. تفاوت اصلی بسیاری از رسانه‌های ما با آئین‌های عاشورایی هم همین است. به همین دلیل هم این آئین‌ها تا این حد محبوبیت داشته و با استقبال مردمی مواجه هستند، اما اکثریت قریب به اتفاق فیلم‌های ما و حجم زیادی از برنامه‌های تلویزیونی ما فاقد مخاطب به معنای واقعی کلمه هستند. اندک مخاطب‌های محصولات سینمایی و تلویزیونی ما هم پس از تماشای این آثار، بلافاصله آنها را فراموش می‌کنند. چون بین فیلم‌ها و برخی از محصولات تلویزیونی ما و روح ملی و قومی مردم سرزمین ما تفاوت از زمین تا آسمان است.

یکی از منابع غنی برای پویایی سینما و رسانه ملی ما بهره گرفتن از همین آئین‌ها است. بدون تردید اگر عزاداری زیبا و هنرمندانه مردم یزد در «هیئت باغ گندم» یا خیل باشکوه و عظیم عزاداران در میدان انقلاب زنجان یا آئین‌های حماسی مردم بوشهر و سایر نقاط کشورمان به تصویر کشیده شود، با استقبال مخاطب جهانی مواجه خواهد شد. عظمت این هیئت‌ها که در شهرستان‌ها و روستاها به وفور یافت می‌شوند، چشم مشتاق و کنجکاو مردم دنیا را به خود خیره خواهد کرد. هیئت‌هایی که خود به تنهایی شمایل یک أثر هنری تمام عیار و فاخر را دارند. اما متأسفانه فیلمسازها و عکاسان محترم ما به جای نمایش این گونه زیبایی‌ها و جلوه‌های پرعظمت و «فرهنگ واقعی مردم ایران»، دربند چند کلیشه پیش پاافتاده و متضاد با چهره حقیقی ایران مانده‌اند. عکاسان ما اسیر صحنه‌های غم بار اعدام و قصاص شده‌اند و این گونه آبروی مردم و سرزمین خود را به حراجی‌های خارجی می‌برند. فیلمسازها هم با کلیشه‌هایی که از جدایی‌ها حکایت می‌کنند و تبدیل به قصه‌هایی مملو از عصبانیت می‌شوند مشغول کاسبی و فراهم کردن اسباب تفریح خود در اروپا و ابوظبی و ... هستند. فیلمسازهایی که به شرکت تولید انبوه محصولات ضدایرانی برای جشنواره‌های سیاسی و اقتصادی - و نه فرهنگی- دولت‌های جنگ طلب و استعمارگر تبدیل شده‌اند و معلوم نیست به خاطر گوش داشتن به فرمان کارتل‌های جنگ سالار جهانی، چگونه می‌خواهند پاسخ تاریخ دان‌ها و تاریخ خوان‌های آزاده آینده را بدهند؟!هنرمندان و فعالان رسانه‌ای ما - به خصوص مدیران فرهنگی و رسانه‌ای- نیازمند بازگشت و مطالعه‌ای دوباره بر فرهنگ و آئین‌های بومی سرزمین خویش هستند. شاید شناخت عمیق دلائل استقبال پرشور مردم از آئین‌های عاشورایی بتواند راهگشای بسیاری از بن بست‌ها ما در عرصه‌های مختلف رسانه‌ای باشد.